

دکتر محمد وحید دستگردی

## نویسندگان در نقش روانشناسان

(۲)

چارلز دیکنز (۱۸۷۰ - ۱۸۱۲ میلادی)

هنگامیکه چارلز دیکنز مانند خورشیدی تابان بر فراز آسمان دانش و ادب انگلستان طلوع کرد به قلب‌های مردان و زنان و کودکان آن دیار نور و روشنی فراوان بخشید و در آثار گرانبهایی که بوجود آورد نه تنها نبوغ و استعداد ادبی خود را به منصفه ظهور رسانید بلکه عمق استدارك روانشناسی و ژرف بینی خود را نیز ثابت کرد.

هنگامیکه پس از سالها مطالعه و تحقیق که جسم و جانش را خسته و فرسوده ساخته بود در گذشت و در خانقاه وست مینستر آرامش جاویدان گرفت آثاری از خود باقی گذاشته بود که در آنها عالیترین و لطیف‌ترین و همچنین ناهنجارترین جنبه‌های سرشت و طبیعت آدمی را ترسیم کرده و برای آیندگان به یادگار گذاشته بود.

تولستوی درباره او گفته بود وی مردی است که از جانب خداوند برای کمک به هموعانش فرستاده شده است. کارلایل در باره او می‌گفت که وی مردی آرام و مهربان و مؤدب است و سرشت و طبیعتی بس پاک و نجیب دارد. یکی از منتقدان معروف انگلیسی با لحنی نیشدار گفته بود که وی مانند خورشید طلوع کرده است و مانند جسمی بی‌خاصیت فرود خواهد آمد.

یکی از موضوعات اعجاب انگیز در جهان ادب آنستکه دیکتر با آنکه در زندگی با دشواریها و مصائب و مشکلات متعددی روبرو بود و قاعدتاً



نمی بایستی چیزی نوشته و یا اثری بوجود آورده باشد آثار بدیع فراوانی بوجود آورد و از خود بیادگار گذاشت .

دقایق زندگی او و موفقیت هایی که بدست آورد دلیل قاطعی است برای رد نظر افراد بدبینی که معتقدند مصائب و مشکلاتی که هنگام شباب برای شخص پیش می آیند او را از پای درخواهند آورد و او را از دست زدن به هر کار مفیدی بدور خواهند داشت .

پدر و مادر دیکتر مردمان فقیری بودند و بدین علت دیکتر نتوانست تحصیلات مرتبگی بکند . در سن دوازده سالگی برخلاف میل و علاقه اش و بخاطر اصرار معاش در کارخانه ای بکار مشغول شد . این مدت خاطره بدی در ذهنش برای همه عمر باقی گذاشت و در سن پنجاه سالگی به جان فورستر که شرح حالش



را تهیه می کرد نوشت و بدبختی و بیچارگی فراموش ناشدنی آن دوران در من که طفلی ژنده پوش و بی قوت و غذا بودم احساسی ناهنجار و خرد کننده بوجود آورد.

حتی در کودکی از کار کردن در کارخانه عار داشت. کار او در کارخانه شستن و برجسب زدن بطریها بود و او اینکار را دوست نداشت و در همان سن کم میدانست که وی برای کارهای بزرگتر و مهمتر ساخته شده است.

هنگامیکه پدرش که بخاطر بدهکاری در زندان بود آزاد گشت دیکتر مجدداً به مدرسه رفت. تا سن پانزده سالگی در مدرسه ماند و آنگاه در دفتر یکی از وکلای دادگستری بعنوان نامه رسان بکار مشغول شد. سپس از نامه رسانی به کارمندی دفتر رسید و تند نویسی را هم آموخت. در سن هجده سالگی به عضویت کتابخانه موزه بریتانیا درآمد و سخت بکار مطالعه و تحقیق مشغول شد. در سن بیست سالگی به آرزوی دوران جوانی خود رسید و خبرنگار پارلمانی یکی از روزنامه های مهم آن زمان شد و از پولی که از این راه بدست آورد لباسهای گرانبهای زیادی برای خود تهیه کرد بطوریکه در سن بیست و چهار سالگی در حالیکه جلیتغه های مخمل به تن، کراوات های رنگارنگ به گردن و دستکش های از پوست بز بدست داشت در مجامع و مجالل ظاهر می شد. پسری که کارش را در کارخانه شروع کرده بود میرفت که از یکی اعجوبه های جهان گردد. کاملاً روشن بود که دیکتر به کار خبرنگاری و یادداشت کردن سخنرانیهای دیگران قانع نبود و دنبال مقام و موقعیتی بالاتر و رفیع تر می گشت.

بخاطر تجاربی که در روزنامه نگاری بدست آورد با حکومت و روشهای حکومت آشنا شد و گاهی از آنچه میدید و می شنوید بشدت خشمناک می گشت. با آنچه برخلاف عدالت و انصاف بود سخت مبارزه می کرد و چون میدید پارلمان

شیری پوشالی بیش نیست بشدت عصبانی می‌شد و علیه کارهای نابجای پارلمان مطالب تند انتقادی می‌نوشت .

هنگامیکه بعنوان خبرنگار در مجلس عوام کار می‌کرد شروع به نوشتن قطعاتی کوتاه در بارهٔ زندگی مردم لندن کرد . هنگامیکه بیست و چهار سال داشت ناشری این قطعات را در کتابی جمع‌آوری و منتشر کرد و به مؤلف آنها یعنی دیکتر یکصد و پنجاه پوند پرداخت کرد . موفقیتی که این کتاب برای دیکتر حاصل کرد او را بکار نویسندگی تشویق کرد و در همین زمان بود که از کار خبرنگاری کناره گرفت و اوقات خود را یکسره به نگارش و تألیف اختصاص داد . ذهنش پر از عقاید و افکار و نظرات بدیع و تازه بود بطوریکه برای نوشتن آنها وقت کافی نداشت . یکسال بعد از این اوقات بعزت کم‌تجربگی و اطمینانی که به خلاقیت و قدرت نگارش خود داشت با ناشران درگیر شد و با آنها به بحث‌های خسته‌کننده و وقت‌گیر پرداخت . چون دنبال شهرت بود و به پول هم احتیاج مبرم داشت قرارداد های متعددی با ناشران برای نوشتن داستان منعقد کرد لکن در همین احوال فهمید که بعزت ضعف جسمی قادر به اجرای تعهدات خود در موعد های مقرر نیست و چون اوضاع و احوال خود را در خطر دید در برابر گذشت زمان جبهه گرفت و با آن به رقابتی جنون‌آمیز پرداخت . لکن در این رقابت شکست خورد و مغلوب مرگ گردید و در زمان مرگ پیدا بود که روح و جسمش قبل از موعد کاملاً خسته و فرسوده شده است .

کمتر نویسنده‌ای را دیده‌ایم که در یک زمان بتواند بیش از یک کتاب بنویسد . اما دیکتر از جمله استثنائات بود و گساهی در یک زمان به نوشتن سه کتاب می‌پرداخت . در حقیقت از جسم و روان مایه می‌گذاشت و بدون وقفه و با سعی و کوششی وافر کار می‌کرد و چون می‌دید ثمرهٔ کارش بطرز غیر عادلانه بین خودش



و ناشران کتابهایش تقسیم می‌شوند بسیار متأثر و متألم بود و از اینکه می‌دید کتابهایش هر کس را که با آنها سروکار داشت ثروتمند می‌ساخت و خودش از این رهگذر بهره‌ای بر نمی‌گرفت شکوه و شکایت فراوان داشت .

در سن سی و یک سالگی کتاب سرود کریسمس را نوشت و به اعتقاد من این کتاب تا کریسمس باقی است پایدار و جاویدان خواهد بود .  
 بعضی از منتقدان نوشته‌اند که دیکتور در شناخت قهرمان داستان خود بنام اسکروج که پیرمرد لثیمی بوده از لحاظ روانشناسی دچار اشتباه شده است .  
 بعقیده آنان این پیرمرد در دنیای حقیقی نمی‌توانسته است صفحه جدیدی در دفتر زندگانی خود بگشاید بلکه برعکس بجای تغییر سرشت و طبیعت ناگزیر بوده تا آنجا که امکان داشته است به آزار و اذاع کسانی که به او محتاج بوده‌اند ادامه دهد . البته باید قبول کرد که باسانی نمی‌توان پذیرفت که آف پیرمرد لثیم شب بخوابد و صبح که از خواب برمی‌خیزد به پیرمردی مهربان و رحیم که سراسر وجودش مهربانی و عطف و مردم دوستی باشد تبدیل گردد . با وجود این نگارنده عقیده دارد که شخصیت واقعی این پیرمرد مانند شخصیت سایر اشخاص برای دیکتور کاملاً روشن و معلوم بوده است و گذشته از همه اینها دیکتور تا آن حد واقع بین بوده است که نمی‌توانسته است مانند کارلایل امیدوار باشد که میتواند مردم قدرتمند و ثروتمند زمان خود را داوطلبانه بسوی عدالت و انصاف و نیکی کردن به مردم ترغیب کند . دیکتور معتقد بود که برادری و اخوت میان مردم والاترین و عالی‌ترین هدف زندگی است .

بعقیده او اسکروج گرچه مردی لثیم و شربر و نابکار است اما اگر سرشت و طبیعت همین نابکار می‌توانست تغییر یابد نابکاران دیگر هم احتمالاً از روش او پیروی میکردند و دنیا مکانی می‌شد که می‌توانستیم در آن با صلح و صفا و خوشی و خوشبختی زندگی کنیم .

مردم بدبین از اینکه دیده‌اند دیکتاتور به تغییر طبیعت و سرشت آدمی معتقد بوده است او را آدمی ساده و سهل باور نامیده‌اند ولی با وجود این اگر ما نتوانیم خود را متقاعد کنیم که سرشت و طبیعت آدمی ممکن است قابل تغییر باشد بنا بر این به چه چیز دیگری می‌توانیم دل خوش کنیم و آیا می‌توانیم معتقد باشیم که طبیعت آدمی را می‌توان بوسیله اعمال روش‌های خشک و تند اقتصادی و سیاسی اصلاح کرد.

بعقیده دیکتاتور طبیعت و سرشت انسانی قبل آنکه بتواند اجتماع را اصلاح کند باید خودش را اصلاح کند. اگر مردم مهربان‌تر و نیک‌سرشت‌تر باشند دنیا ناگزیر بهتر خواهد شد. پوشکین معتقد بود که تصور و اندیشه‌ای که روح ما را به جولان در آورد به ده هزار حقیقت می‌ارزد. اگرچه تغییر سرشت و طبیعت اسکروج نوعی تصور و اندیشه است ولی همین موضوع دلیل هنرمندی و استادی خارق‌العاده دیکتاتور است بطوریکه وقتی آثارش را می‌خوانیم پایه‌های عدم اعتقاد و ناباوری ما سست و لرزان می‌شود و نوعی اعتماد و اطمینان و اعتقاد جای آنرا می‌گیرد. دیکتاتور می‌خواهد بما ثابت کند که سرشت و طبیعت آدمی در آخرین لحظات حیات هم از لحاظ غلبه نیکی بر بدی قابل تغییر و تبدیل است. این نحوه تفکر و اندیشه دیکتاتور در ما شور و شوقی زایدالوصف ایجاد می‌کند. حتی اگر زندگی هنوز به معنای واقعی خود نرسیده است این معنی را باید پیدا کند و این تنها چیزی است که حقیقت اهمیت دارد و در اینجا است که می‌بینیم هنر دوباره بر زندگی غالب گردیده است.

دیکتاتور در سراسر عمر خود مدافع مردم درمانده و بیچاره بود. با وجود آنکه می‌دانست اکثر این مردم هم اگر به جاه و جلالی برسند همان شیوه ثروتمندان زورگور ادب‌ناله خواهند کرد و چون به چنین نمونه‌هایی برخورد می‌کرد آنها را به باد



انتقاد می‌گرفت و آنها را بخاطر رعایت نکردن اصول آدمیت سخت سرزنش میکرد. با اینکه شیوه کارش چنین بود لکن در گفتار و کردارش تناقضی دیده نمیشد. او عقیده داشت که با توجه به تغییرات و تحولاتی که در جامعه حادث می‌شود باز نباید از کمک و یاری به مردم در مانده اجتماع خودداری کرد با آنکه دیکنز شهرت و ثروت رسید و هنگامیکه چشم از جهان بر بست ثرونی معادل صد هزار لیره انگلیسی از خود باقی گذاشت لکن در دوران حیات همچنان به وجدان اجتماعی خود پای بند بود و ذره‌ای از مهربانی و عطوفت و آزادمنشی او کاسته نشد. با آنکه شهرتی عالمگیر پیدا کرد و مورد تحسین و تعظیم مردم جهان قرار گرفت هرگز خود را گم نکرد و همان روحیات و فروتنی و تواضعی را که هنگام کار کردن در کارخانه داشت حفظ کرده بود. او تا آخرین لحظه عمر همچنان بر این عقیده خود استوار بود که راه ایصال به مدینه فاضله همانا تغییر خصوصیات و کیفیات روحی و ذهنی افراد آدمی است.

مانند همه نویسندگان بزرگ و نابغه در مورد افرادی که در داستانهایش ترسیم و تصویر می‌کرد همدردی و همفکری زیاد نشان میداد. وی بیش از هر شخصی نسبت به رنج‌ها و بدبختی‌های دیگران احساس همدردی داشت و بهمین دلیل است که قهرمانان داستانهایش بمیزان زیادی در ذهن خوانندگان جا باز کرده و باقی مانده‌اند.

هنگامیکه دیکنز و همسرش پس از بیست و دو سال زندگی مشترک تصمیم به جدائی گرفتند دیکنز گفت که زندگی زناشویی او مقرون به خوشبختی نبوده و همه آن سال‌ها بیهوده به هدر رفته است. ولی همه این مشکلات در کار او تأثیر نگذاشت و آثار ادبی متعدد و بدیعی از خود به یادگار گذاشت.

بالزاک مردی عصبی بوده است ولی نگارنده با عقیده بعضی از نویسندگان  
دائر براینکه وی به نوعی افسردگی جنون آمیز دچار بوده است موافق نیست .  
البته شکی نیست که دیکنز به رفاه مادی خود توجه فراوان داشته و از ظلم و  
ستم هائی که در مورد خود او و هموطنانش اعمال می شده سخت ناراحت و  
غمگین بوده است . اما با وجود این طاقت و صبر و بردباری فراوان او مانع  
می شده است که وی به حالت جنون و یأس و نا امیددی دچار شود .

دیکنز طبق عادت ساعت هفت صبح از خواب برمیخاست : دوش آب  
سرد می گرفت . صبحانه خود را صرف می کرد و سپس تا ساعت سه بعد از ظهر  
به کار می پرداخت و هر روز بین سه هزار تا چهار هزار کلمه مطلب می نوشت .  
او این عقیده را که نویسنده اگر بخاطر توده مردم چیز بنویسد ارزش کارش  
پائین می آید مورد استهزاء قرار میداد و عقیده داشت که ادبیات نمی تواند  
نسبت به مردم خیلی وفادار باشد و دلیل موفقیت ها و خوشبختی های آنها را بطور  
واضح و روشن ترسیم نماید .

مقاومت و پافشاری دیکنز در مورد ایجاد ارتباط با مردم کوچک و بزرگ و علاقه  
و رغبتی که به مصاحبت و مجالست با این مردم داشت مورد تأیید انگلیسی های  
طبقه بالا نبود . ولی بهر حال باید توجه داشت که هیچ نابغه ادبی نباید امیدوار باشد که  
مورد تحسین و تأیید یکایک افراد جامعه قرار گیرد .

یکی از قهرمانان داستانهای دیکنز چنین می گوید : « یک چیز را من میدانم  
و آن اینست که ما باید ایمان و امید داشته باشیم و هیچگاه شك و تردید روا نداریم  
و در مورد اینکه همه انسانها خوب هستند تردید نکنیم ، و این گفتار ، پیام دیکنز  
برای مردم جهان بود .